

اومدن به نروژ



Aamina ✎  
Julie Cornelia van Walsum ✉  
Sam Saf 📧  
5  
فارسی Fa

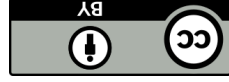


**LIDA Stories**

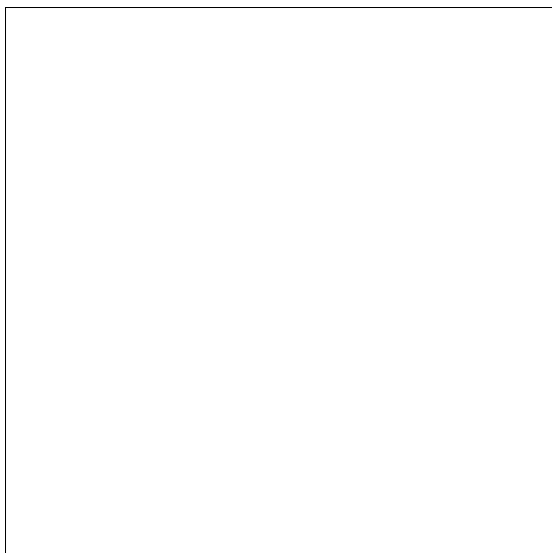
[lidastories.net](http://lidastories.net)

اومدن به نروژ

Aamina ✎  
Julie Cornelia van Walsum ✉  
Sam Saf 📧

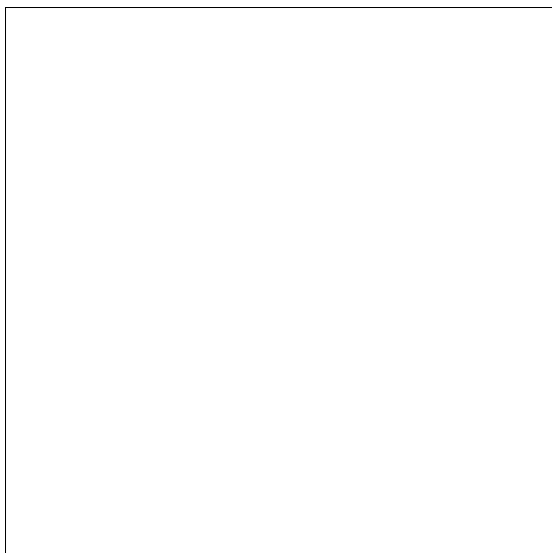


This work is licensed under a Creative Commons  
[Attribution 4.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)  
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

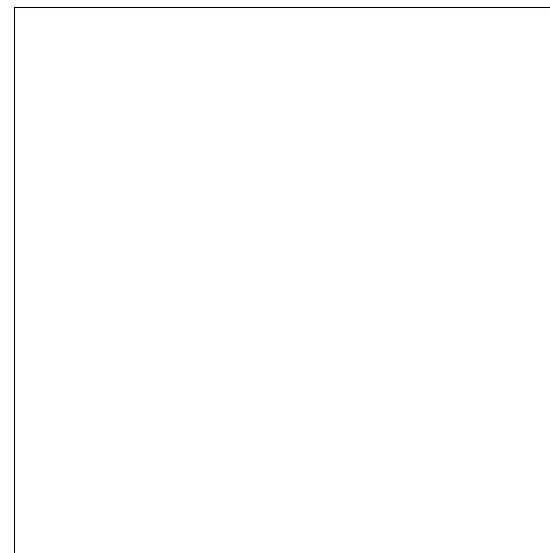


من و دو برادرم در دسامبر ۲۰۱۶ به نروژ اومدیم. ه لابس هی  
لبستونی پوشیده بودیم چون فکر می کردیم نروژ هم مثل  
سوئلی گرم‌بشه. اه وقتی به فرودگه رسیدیم برف  
می‌بارید. سردمون بود و هوا یخ بود. اینکه ه چندتا چمدان  
آورده بودیم، اه توی اونج فقط لابس لبستنی بود.



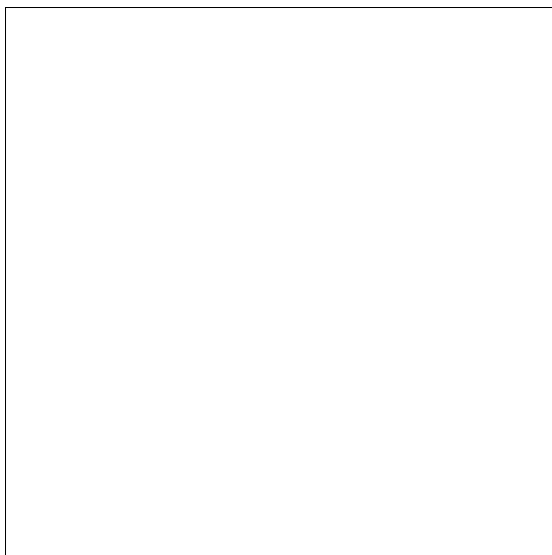


روزهی اول تو شهر هژن خیلی عجیب بود. هوا سرد و برفی بود و چیز زیادی برای دیدن نبود. خیبون هگملا خلی بود. چند نفری که دیدم سرد و غیر دوستنه به نظر می رسیدند. در سوهلی مردم همه ج بودند، همه چیز در اینج دآشد بود. هژنم و دوستش به ه چند هدییه دادن و بعد هژن ه را برده لیس زمسئنی بخریم.

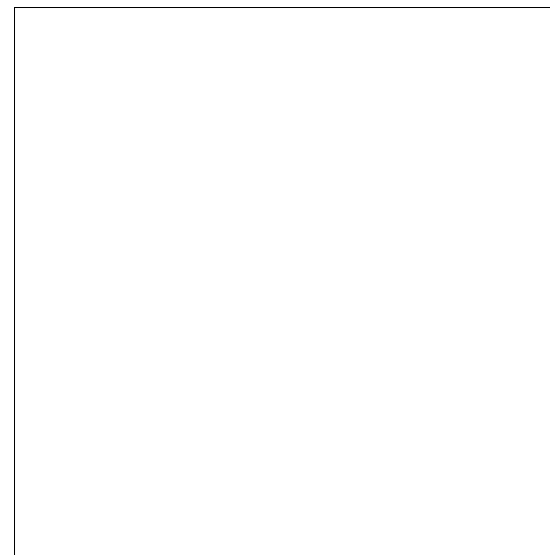


اگر در سوهلی مونده بودم، فکر می کنم به دل در شده بودم. احتفالات الان تعداد زیادی بچه داشتم. اگر در سوهلی بودم، فرصت هایی که الان دارم رو نداشتم. من احساس خوش تنسی میکنم که در نروژ زندگی می کنم.





بعد از مدرسه به مرکزی میرم که توسط داوطلبان اداره  
میشه و از اونجا برای انجام تکلیفم کمک می گیرم. من در یک  
دوره خیطی هم در این مرکز شرکت کرده ام.



من در سوهلی هیچوقت به مدرسه نرفتم و هیچ دوره ای به  
جز مدرسه قرآن نگذراندم. من خواندن و نوشتن بلد نبودم.  
خدا من موضوعات زیادی یاد گرفتم و همچنین یاد گرفتم  
چطور به هر دو زبان سوهلیایی و نروژی بنویسم. بدون  
تحصیلات احمدس می کردم هیچ کس نیستم. خدا احمدس  
دلایی و خوشحالی می کنم.